

روح و ریحان و جنت نعیم

تفسیر

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

آیت الله حسن حسن زاده آملی

به نام آن که آغاز و انجام و پیدا و پنهان است، و یکتای همه و همه بیکران است، و نه این است و نه آن است و هم این است و هم آن است.

درود فراوانش بر همه فرستادگانش، به ویژه بر آورنده قرآنش و دودمان و پیروانش تا هستی را نام و نشان است.

همی گوید حسن حسن زاده آملی که کریمه «بسم الله الرحمن الرحيم» مفتوح همه کتب آسمانی پیامبران است، همان گونه که باب رحمت و رودی مدینه حکمت قرآن فرقان، و بزرگ ترین آیت آن و جزء هر سوره، مصدر بدان است، و این صحیفه نور در بیان برخی از راز گشایش آن است، و معارف روح پرور آن مآدبه مقربان است، و قضای مبرم ذلک تقدیر العزیز العلیم به اسم: «روح و ریحان و جنت نعیم تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم» جاری در تسمیه آن است، بدین امید که این باب رحمت به روی همه باز باشد و کارگشای اهل راز باشد تا «بسم الله الرحمن الرحيم» ذکر لسان اوست، سخن از آن در میان است.

نزول بسم الله الرحمن الرحيم

کریمه «بسم الله الرحمن الرحيم» یکبارگی نازل شده است، و نص صریح سوره مبارکه نمل است که نامه حضرت سلیمان نبی علیه السلام مصدر بدان بوده است: «اذهب بکتابی هذا... إینه من

سليمان وإنه بسم الله الرحمن الرحيم . ألا تعلقوا على وأتوني مسلمين». (نمل، ۲۷/۲۸-۳۱).
وروى البرقي في المحاسن عن الصادق عليه السلام انه قال: ما نزل كتاب من السماء إلا أوله «بسم الله الرحمن الرحيم».

نیشابوری در آخر تفسیر بسملة سوره حمد از «غرائب» القرآن از امام امیرالمؤمنین علی عليه السلام نقل کرده است: «لما نزلت «بسم الله الرحمن الرحيم» قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أول ما أنزلت هذه الآية على آدم قال: أمن ذريتي من العذاب ما داموا على قرأتها، ثم رفعت فأنزلت على إبراهيم عليه السلام فتلاها وهو في كفة المنجنيق فجعل الله عليه النار برداً وسلاماً، ثم رفعت بعده فما أنزلت إلا على سليمان وعندها قالت الملائكة: الآن تم والله ملكك، ثم رفعت فانزل الله تعالى عليّ، ثم يأتي أمتي يوم القيامة وهم يقولون «بسم الله الرحمن الرحيم» فإذا وضعت أعمالهم في الميزان ترجحت حسناتهم».

محمد بن يحيى صولى متوفى ۳۳۵هـ. ق در «ادب الكتاب». در موضوع اصل كتاب «بسم الله الرحمن الرحيم»، ابتداء آن گوید:

«سألت أبا خليفة الفضل بن حباب الجمحي عن ابتداء الكتاب بـ«بسم الله الرحمن الرحيم» فقال: سألت ابن عائشة عبيد الله بن محمد بن حفص عن ذلك؟ فقال: حدثني أبي أن قریشاً كانت تكتب في جاهليتها «باسمك اللهم» وكان النبي صلى الله عليه وآله كذلك، ثم نزلت سورة هود وفيها «بسم الله مجراها ومرساها» (هود، ۴۱/۱۱) فأمر النبي صلى الله عليه وآله بأن يكتب في صدر كتبه «بسم الله»، ثم نزلت في سورة بنى اسرائيل «قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن أيما تدعوا فله الاسماء الحسنی» (اسراء، ۱۱۰/۱۱۷) فكتب «بسم الله الرحمن»؛ ثم نزلت في سورة النمل «انه من

سليمان وإنه بسم الله الرحمن الرحيم» فجعل ذلك في صدر الكتب الى الساعة، وكتب بسم الله الرحمن الرحيم في أول كل سورة من القرآن إلا في أول سورة التوبة...»^۱

راقم گوید: که این نقل صولی حکایتی ساخته و بافته است، و صواب همانست که گفته ایم، کریمه «بسم الله الرحمن الرحيم» یکبارگی نازل شده است. و حق این است که رسول خاتم پیش از بعثت نیز بردین و آیین خودش بوده است و از کسی تقلید نکرده است چه این که افضل از همه انبیا بوده است و تقدیم مفضول قبیح است؛ این مطلب شامخ را شیخ الطائفه ابو جعفر محمد بن الحسن طوسی در عدة الاصول و میرزای قمی در قوانین الاصول تقریر فرموده اند. در قوانین گوید:

«فاننون، الحق أن نبیننا صلى الله عليه وآله قبل البعثة كان متعبداً لكن لا بشریة من قبله من الانبياء صلى الله عليه وآله... لنا ان ضرورة ديننا تقتضى افضليته صلى الله عليه وآله عن كل الانبياء...»^۲

علاوه این که صولی فرق میان انزال قرآن و تنزیل آن را نگذاشته است و ندانسته است که قرآن تنزیلی مطابق قرآن انزالی است به بیانی که گفته آید.

وفي الكافي للكليني باسناده عن فرات بن احنف عن ابي جعفر عليه السلام قال سمعته يقول: «اول كل كتاب نزل من السماء «بسم الله الرحمن الرحيم»».^۳

وفي تفسير مجمع البيان للطبرسي: «قوله تعالى: «بسم الله الرحمن الرحيم»، أنفق اصحابنا

أنها آية من سورة الحمد ومن كل سورة ...»

وفى الباب ۳۷۶ من الفتوح المكية للشيخ الأكبر محمى الدين الطائى: «البسمله من القرآن بلا شك عند العلماء بالله، وتكررها في السور كتكررها ما يكررها في القرآن من سائر الكلمات».

أما أن كه گفته ایم کریمه «بسم الله الرحمن الرحيم» بزرگ ترین آیت قرآن کریم است، شیخ طوسی در تهذیب به اسنادش روایت کرده است، عن ابن ابی عمیر عن الخراز عن محمد قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن السبع المثاني والقرآن العظيم، هي الفاتحة؟ قال: نعم، قلت: «بسم الله الرحمن الرحيم» من السبع؟ قال: نعم هي أفضلهن.

و نیز روایت فرموده است عن الكاهلى عن ابى عبد الله عن ابىه عليه السلام قال: «بسم الله الرحمن الرحيم أقرب الى اسم الله الأعظم من ناظر العين الى بياضها»^۴.

حضرت آدم اهل بیت، امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام فرموده است: «آیات القرآن خزائن فكلما فتحت خزانه ينبغى لك أن تنظر ما فيها»^۵. پس بزرگ ترین آیت قرآن یعنی بزرگ ترین خزانه آن، همین کریمه «بسم الله الرحمن الرحيم» است.

«بسم الله الرحمن الرحيم»

فاتحة الكتاب، بزرگ ترین و مهم ترین «بسم الله الرحمن الرحيم» های قرآنست کریمه مبارکه «بسم الله الرحمن الرحيم» به صورت، در قرآن مکرر است، ولی هر «بسم الله الرحمن الرحيم» را معنای خاص است و مهم ترین آنها «بسم الله الرحمن الرحيم» سوره فاتحه است.

بیت

در کتابخانه محقق این حقیر نسخه ای خطی از قرآن مترجم به فارسی موجود است که هر یک از صد و سیزده «بسم الله الرحمن الرحيم» مطابق فحوا و محتوای آن سوره به معنی ای خاص ترجمه شده است.

از ولی الله اعظم حضرت وصی اعنی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده است که فرموده اند: «اسرار كلام الله في القرآن، و اسرار القرآن في الفاتحة، و اسرار الفاتحة في «بسم الله الرحمن الرحيم»، و اسرار الباء في النقطة التي تحت الباء وانا النقطة التي تحت الباء».

حدیث را علامه محمود دهدارعیانی در اوّل مفاتیح المغالیک که ام کتاب کتب مؤلفه آن جناب در رشته های ارثماطیقی است نقل کرده است، و در مؤلفات دیگران نیز روایت شده است و مصادر نقل آن بسیار است، و بدین صورت نیز منقول است که: «جميع ما في القرآن في باء بسم الله وانا النقطة تحت الباء».

در این موضوع که همه «بسم الله الرحمن الرحيم» های غیر از سوره فاتحه در «بسم الله الرحمن الرحيم» سوره فاتحه مندرج اند، شیخ اکبر محمى الدين طائى در آخر باب هفتاد و سوم فتوحات مکیه در سؤال صد و پنجاه و چهارم گوید:

«وَحِظَّ الْأَوْلِيَاءَ مِنْهَا مَا أَطْلَعَهُمُ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ عِلْمِ الْحُرُوفِ وَالْأَسْمَاءِ وَهُوَ عِلْمُ الْأَوْلِيَاءِ فَيَتَعَلَّمُونَ مَا أَوْدَعَ اللَّهُ فِي الْحُرُوفِ وَالْأَسْمَاءِ مِنَ الْخَوَاصِّ الْعَجِيبَةِ الَّتِي تَفْعَلُ عَنْهَا الْأَشْيَاءَ لَهُمْ فِي عَالَمِ الْحَقِيقَةِ وَالْخِيَالِ ... - إلى أن قال - : فمن الناس من يعطى ذلك كله في بسم الله وحده فيقوم له ذلك مقام جميع الأسماء كلها وتنزل من هذا العبد منزلة كن، وهي آية من فاتحة الكتاب ومن هناك تفعل لا من بسملة سائر السور، وما عند أكثر الناس من ذلك خبر، فالبسملة التي تفعل عنها الكائنات على الإطلاق هي بسملة الفاتحة، وأما بسملة سائر السور فهي لأمر خاصة ...»

در این عبارات شیخ، به چند مطلب بسیار اساسی اشارتی شده است: یکی به مقام شامخ علم حروف که علم اولیاء است و حروف را خواص شگفت است، و دیگر به مقام کن عارف بالله است، و دیگر این که بسمله - یعنی «بسم الله الرحمن الرحيم» - فاتحة الكتاب فوق بسمله های سائر سور است.

سخن از علم حروف مقام کن در پیش است، اکنون بحث را در پیرامون کریمه «بسم الله الرحمن الرحيم» ادامه می دهیم:

«إن أول شيء كتبه الله تبارك وتعالى في اللوح المحفوظ «بسم الله الرحمن الرحيم» انى أنا الله لا إله إلا أنا لا شريك لي إنه من استسلم لقضائي وصبر على بلائى ورضى بحكمى كتبته صديقاً وبعثته مع الصديقين يوم القيامة»، أخرجه ابن النجار عن الامام الوصي علي عليه السلام.

این حدیث جلیل و شریف را از کتاب «الإتحافات السنّية في الأحاديث القدسية» تألیف علامه شیخ محمد مدنی نقل کرده ایم؛ در اول آن گفته است: «هذا كتاب اوردت فيه ما وقفت عليه من الأحاديث القدسية الواردة بالاسانيد عن خير البرية» پس بنابر آنچه که در اول کتاب گفته است، حدیث را حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از جناب رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده است. اکنون در بیان آن به برخی از اشارات اکتفا می کنیم:

بدان که قرآن و سنت همه رمزاند، و سفرای الهی همه به رمز سخن گفته اند تا هر کس به فراخور بینش و به اندازه دانش خویش از آن بهره برد، و معانی و حقایق را آن چنان در کسوت الفاظ و قوالب محسوسات و صور تمثیلات بدر آوردند تا هیچ کس از کنار سفره علوم و معارف الهی بی بهره و دست خالی برنخیزد.

خداوند متعال توفیق فهم آنها را مرحمت بفرماید. الفاظ در این نشأه حکایاتی دورا دور از معانی اند، و همچنین عبارات و اشارات و آنچه که در عالم خلق است اظلال و اصنام عالم امراند. و باز در «له الخلق والامر» (اعراف، ۷/۵۴) تدبر کن که هو در له فوق امر و خلق است که هر دو مراورا است.

ألا إن ثوباً خيوط من نسج تسعة و عشرين حرفاً عن معاليه قاصراً

شیخ رئیس در رساله معراجیه چه نیکو فرموده است:

«شرط انبياء آتست که هر معقول که دریابند در محسوس تعبیه کنند و در قول آرند تا امت

متابعت آن محسوس کنند و برخورداری ایشان هم معقول باشد، لیکن برای امت نیز محسوس و مجسم کنند، و بروعد و امیدها بیفزایند و گمانهای نیکو زیاده کنند تا شرطها بکمال رسد، و تا قاعده و ناموس شرع و اساس عبودیت منحل و مختل نشود، و آنچه مراد نبی است پنهان نماند، و چون به عاقلی رسد به عقل خود ادراک کند و داند که گفته های نبی همه رمز باشد به معقول آکنده؛ و چون به غافل رسد به ظاهر گفته نگردد و دل برمجسمات محسوس حریص و خوش گرداند و در جوال خیال شود و از آستانه و هم در نگذرد، می پرسد نادانسته و می شنود نا دریافته، الحمد لله بل اکثرهم لا یعلمون^۷.

و نیز در فصل هشتم از مقاله نخستین الهیات شفاء گوید:

«وإن من الفضلاء من يرمز أيضاً برموز، و يقول الفاظاً ظاهرة مستشعة أو خطأ وله فيها غرض خفي، بل أكثر الحكماء بل الأنبياء الذين لا يؤتون من جهة غلطاً أو سهواً هذه وتيرتهم»^۸.

و شیخ اکبر محیی الدین در فص موسوی فصوص الحکم در این موضوع گفته است:

«والأنبياء - صلوات الله عليهم - لهم لسان الظاهر به يتكلمون لعموم اهل الخطاب، واعتمادهم على فهم السامع العالم...»

یعنی انبیاء - صلوات الله عليهم را لسانی ظاهر است که بدان لسان با عموم اهل خطاب تکلم می کنند، و اعتماد ایشان در ادراک حقایق بر فهم سامع عالم است.

و صدر المتألهین در فصل چهارم، فن پنجم از جواهر و اعراض اسفار گوید:

«القدماء لهم الغاز و رموز و اغراض صحيحة و من أتى بعدهم ردّ على ظواهر رموزهم إما لغفلة أو تعمداً لما يطلب من الرياسة...»^۹.

بلکه فوق همه این گفته ها حق سبحانه و تعالی در قرآن کریم فرموده است: «وتلك الامثال نضربها للناس وما يعقلها إلا العالمون» (عنکبوت، ۲۹/۴۳). ناس همان عامه اند که ظاهرین و ساحل پیمایند، و به عمق الفاظ و لجه معانی نرسیده اند و در بحار معانی غواصی نکرده اند. صورت امثال برای آنان است، و تعقل معانی و نیل به اسرار آنها برای عالمان است؛ به نظم شیرین و دلنشین ملای رومی در مثنوی:

ای برادر قصه چون پیمانه است معنی اندر وی بسان دانه است
دانه معنی بگیرد مسرد عقل ننگرد پیمانه را گر گشت نقل

اینک به برخی از اشاراتی که در بیان حدیث یاد شده وعده داده ایم می پردازیم: «اوّل» در حدیث، اوّل زمانی نیست، و «کتب» قضای حتم و امر محتوم عینی وجودی لا بزالی است کما قال تعالی: «کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم» (بقره- ۱۸۳/۲)؛ و کما قال تعالی: «کتب الله لاغلبن انا ورسلي» (مجادله، ۲۱/۵۸).

لوح هم لوحی است ما فوق عالم طبیعت که همه اسما و صفات و همه حقایق عوالم غیر

متناهی در آن لایح و از آن ساطع اند. این لوح، محفوظ است و حافظ او حقیقت دار هستی است که الله و تبارک و تعالی و رحمن و رحیم و دیگر اسماء حسنی و صفات علیا، شئون تجلیات و اطوار ظهورات و تجلیات آن حقیقت است.

و چون لوح محفوظ است حقایق مکتوب در او محفوظ است زیرا آنچه را که الله تبارک و تعالی نوشت از یوار و زوال محفوظ است، پس حدیث مذکور می فرماید: اول چیزی که در لوح محفوظ نوشته است: «بسم الله الرحمن الرحيم» است که صدر حدیث یاد شده است. و چون آن لوح از هرگونه تغیر و تبدل و محو و زوال محفوظ است «بسم الله الرحمن الرحيم» برای همیشه محفوظ است.

همان گونه که اول چیزی که در لوح محفوظ نوشته شده است «بسم الله الرحمن الرحيم» است، اول چیزی که در قرآن عالم خلق، اعنی قرآن تدوینی نوشته شده است نیز «بسم الله الرحمن الرحيم» است، چه اینکه خود این قرآن تدوینی شاهد صادق و معیار حق تمام حقایق است و فرمود: «بل هو قرآن مجید. فی لوح محفوظ» (بروج، ۸۵/۲۱، ۲۲).

امام وصی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است:

«ان رسول الله صلی الله علیه و آله حدثنی عن الله عزوجل انه قال: کل امر ذی بال لم یذکر فیه بسم الله الرحمن الرحيم» فهو ابتر». هرکاری که به یاد حق سبحانه نباشد ناتمام است هر چند صوم و صلوات و قرائت قرآن و حج باشد که تمام همه اوست و نیت قربة الی الله لب است و جز آن قشر؛ و همان گونه که امین الاسلام طبرسی در تفسیر شریف مجمع البیان در سوره حمد فرمود: «اتفق اصحابنا آنها - یعنی آیه «بسم الله الرحمن الرحيم» آیه من سوره الحمد و من کل سوره، و ان من ترکها فی الصلوة بطلت صلاته سواء کان الصلوة فرضاً أو نفلأ...». آری انسان مراقب همواره عند اللهی است «فی مقعد صدق عند ملک مقتدر» (نمر، ۵۴/۵۵) و محبوب حقیقی او حق سبحانه است «یحبههم و یحبونه» (مائده، ۵/۵۴) و مطلقاً در همه اطوار و احوال و افعال و اقوال، زبان حال او این است که «ان صلاتی و نسکی و معیای و مماتی لله رب العالمین»، (انعام، ۱۶۲/۶) چنین کس در آغاز هر کار به یاد محبوب حقیقی خود است یعنی به نام حق تعالی و یاد او شادان و شیرین کام است «ولاتکونوا کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم». (حشر، ۱۹/۵۹)

فصل دوم رساله «لوح و قلم» نگارنده که در «ده رساله فارسی» به طبع رسیده است در این مقام، در بیان لوح و قلم بسیار مطلوب است.

جناب شیخ صدوق در رساله اعتقاداتش گوید: «اعتقادنا فی اللوح و القلم انهما ملکان». این کلام کامل صدوق، عبارت روایتی است که در معانی الأخبار با إسناد از ابراهیم بن کرخی روایت کرده است، قال: «سألت جعفر بن محمد علیه السلام عن اللوح و القلم؟ فقال: هما ملکان». و براین وزن، معلم ثانی فارابی در فص ۵۸ فصوص گفته است: «لا تظن ان القلم آلة جمادية، و اللوح بسیط، و الكتابة نقش مرقوم؛ بل القلم ملک روحانی، و اللوح ملک روحانی و الكتابة تصویر

الحقائق...». به شرح نگارنده برآن به نام: «نصوص الحکم بر فصوص الحکم» رجوع شود (ص ۴۰۴).

از قوای نظام هستی مطلقاً تعبیر به ملائکه و املاک می شود، مثلاً دو قوه شهویّه و غضبیّه از ملائکه ارض اند، و نسبت قوای انسانی به نفس مانند نسبت مطلق ملائکه به رب اند «ومن عرف نفسه فقد عرف ربه». ملائکه عالین و اهل جبروت و ملکوت میری از عصیان اند «استکبرت أم كنت من العالین» (ص، ۷۵/۳۸)، «لا يعصون الله ما أمرهم ويفعلون ما يؤمرون» (تحریم، ۶/۶۶). ملائکه ارض و جنّ و شیاطین به اقتضای نشأه خودشان که نشأه مادّی است عصیان می ورزند «واذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفه» (بقره، ۲/۳۰) تخصیص به ارض، ایما و اشعار بدین معنی دارد، علاوه این که طعن از کسانی صادر است که در معرض منصب خلافت باشند.

مرحوم میر داماد در اواخر قبسات گوید: «ملائکه را طبقات و شئونی است حتی برخی از آنها را جسم لطیف است» این سخن میر، حق است چه این که ملائکه قوای عالم اند، و این قوا را مراتب است از قوای عالین گرفته تا قوای انزل مراتب عالم طبیعت، فتدبر.

«بسم الله الرحمن الرحيم» نوزده حرف است

«بسم الله الرحمن الرحيم» نوزده حرف است، و عدد نوزده روح وجود است چنان که روح ایجاد است.

نزد اهل خرد و اهل عیان حرف جسم و عدد اوست چه جان

الأعداد ارواح و الحروف أشباح. لذا فرموده اند: العدد كأسنان المفتاح إذا نقصت أوزادت لا يفتح الباب. والزيادة على العدد المطلوب إسراف، والنقص منه إخلال.

علم حروف علمی بسیار شریف و عزیز است، عالمان به علم حروف را در حروف نوزده گانه «بسم الله الرحمن الرحيم»، و در وضع جداول اوفاقی آن اسرار و لطائف شگفت است. اسرار حروف جداً شگفت آور است؛ به تعبیر شریف شیخ اکبر در «الدر المکنون والجواهر المصون فی علم الحروف»: «الحروف خزائن الله وفيها أسراره وأسمائه وعلمه وأمره وصفاته وقدرته ومراده فإذا خضت فيها فأنت من خزنته فلا تخبر أحداً بها ولا بما فيها من المودعات فمن هتك الأسرار عذب بالنار...».

کتاب بسیار بسیار گرانبه «الوشی المصون واللؤلؤ المکنون فی معرفة علم الخطّ الذی بین الکاف والنون» تألیف منیف ابو العباس احمد بن محمد البجائی از علمای قرن هفتم هجری، ششصد و بیست و سه رشته در علم حروف بیست و هشتگانه الفبا است، و در آخر آن گفته است: «وهذا القدر، اذ لو مددنا فيه الباع ودلکنا به الطباع لنیفنا علی مائة مجلد وأكثر من ذلك»!

یکی از مشایخم - رضوان الله علیه - برایم حکایت فرمود که عبد الکریم جیلی صاحب کتاب «انسان کامل» متوفی ۸۹۹ هـ.ق، به عدد حروف «بسم الله الرحمن الرحيم» که نوزده حرف است، نوزده جلد درباره این حروف نوشته است، یعنی در هر حرف یک جلد کتاب نوشته است، یک کتاب

در «ب»، و یک کتاب در «س» و هكذا.

راقم، این دوره کتاب جیلی را ندیده است و در جایی سراغ نگرفته است جز این که رساله ای موجز از جیلی در این باب دارد به نام «الكهف والرقیم فی شرح بسم الله الرحمن الرحیم». و ما در این مقام به برخی از اشارات اکتفا می کنیم چه اگر بخواهیم در این مباحث وارد شویم سخن به درازا می کشد زیرا که «مرامیدان بحث اینجا وسیع است/ که در این صنعتم صنع صنع است».

جناب طبرسی در مجمع البیان در فضل «بسم الله الرحمن الرحیم» سورة فاتحه از ابن مسعود روایت کرده است که: «من أراد أن ینجیه الله من الزبانیة التسعة عشر فلیقرأ «بسم الله الرحمن الرحیم» فانها تسعة عشر حرفاً لیجعل الله کل حرف منها جنة من واحد منهم».

و نیز سیوطی در الدر المنثور گوید: «واخرج وکیع والثعلبی عن ابن مسعود قال: من أراد أن ینجیه الله من الزبانیة التسعة عشر فلیقرأ «بسم الله الرحمن الرحیم» لیجعل الله بكل حرف منها جنة من کل واحد».^{۱۰}

روایات، بیان بطون آیات قرآنی و تفسیر انفسی آنها می باشند، خداوند وهاب توفیق نیل به اسرار آیات و روایات را عطا فرماید. در حدیث مبارک فوق زبانیه را موصوف به نوزده کرده است، در قرآن مجید زبانیه در آخر سوره علق است «فلیدع نادیه سندع الزبانیة» و در قرآن همین یک زبانیه است؛ و تسعة عشر در سوره مدثر است «سأصلیه سقر. وما أدراك ما سقر. لا تبقی ولا تذر. لواحة للبشر. علیها تسعة عشر. وما جعلنا أصحاب النار إلا ملائكة وما جعلنا عدتهم إلا فتنة للذین كفروا لیستیقن الذین اتوا الكتاب ویزداد الذین آمنوا إیماناً» و در قرآن همین یک تسعة عشر است. و به قاعده نحو باید صورت حدیث مذکور «من الزبانیة التسع عشرة» باشد و لکن مراعات حکایت عبارت قرآنی شده است.

ذیل حدیث مروی از مجمع البیان بدین صورت بوده است: «لیجعل الله کل حرف منها جنة من واحد منهم»، و به ظاهر عبارت باید بفرماید: «جنة من واحدة منها» زیرا که «هم» برای ذوی العقول است و حدیث در مجمع البیان از مخطوط مصحح و مطبوع معتمد چنان است که نقل کرده ایم و همان «واحد منهم» صحیح است زیرا در علق فرموده است «سندع الزبانیة» که زبانیه مدعو است.

و نیز در مدثر دقت شود که فرمود: «علیها تسعة عشر» و عجب آن که أصحاب نار جز ملائکه نیستند، پس صرف مصاحبت با نار و أصحاب نار بودن مثل: «اولئك أصحاب النار هم فیها خالدون» دلالت بر عذاب و خلود در عذاب ندارد فتدبر. و دیگر این که عده را فتنه کافر و مؤمن قرار داد، در هریک از این امور چه مطالبی باید نهفته باشد؟!

نوزده حرف «بسم الله الرحمن الرحیم» را با زبانیة نوزده گانه چه مناسبت است و در عدد نوزده چه سرّی است؟!

«علیها تسعة عشر» مفادش این است که نوزده تن را بر آن گماردیم مثل این که برزندان نگاهبانان

گمارند، و به تعبیر شیرین استاد ما علامه رفیعی قزوینی: «جهنم زندان خدا است».

این نوزده تن به بیان آیه بعد آن، ملائکه اند و در آیه هشتم سوره مبارکه تحریم هم تصریح به ملائکه شده است: «یا ایها الذین آمنوا قوا أنفسکم وأهلیکم ناراً وقودها الناس والحجارة علیها ملائکه غلاظ شداد لا یعصون الله ما أمرهم ویفعلون ما یأمرون».

و در سوره بعد آن که سوره ملک است تعبیر به خزنه شده است «کلما القی فیها فوج سالهم خزنتها الم یاتکم نذیر».

پس زبانه، ملائکه موکل برنارند که به اصحاب نار و خزنه تعبیر شده اند. حضرت وصی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «ان الکتاب یتصدق بعضه بعضاً»^{۱۱}، و نیز فرمود: «کتاب الله ینطق بعضه ببعض و یشهد بعضه علی بعض»^{۱۲}، و نیز حدیث است که: «القرآن یفسر بعضه بعضاً»^{۱۳} مرحوم نراقی در خزائن آورده است که:

«نکته: البسملة تسعة عشر حرفاً، وقلما كلمة فی القرآن تخلو من واحدة منها، وربما تحصل النجاة من شرور القوى التسعة عشر التي فی البدن أعنی الحواس العشر الظاهرة والباطنة والقوى الشهوية والغضبية، والسبع الطبيعية التي هي منبع الشرور، ولهذا جعل الله سبحانه خزنة النار تسعة عشر بازاء تلك القوى فقال علیها تسعة عشر»^{۱۴}.

مطلب عمده در این مقام این است که به ابواب جنت و نار، آگاهی یابی تا به سرسپهر بودن حروف نوزده گانه «بسم الله الرحمن الرحيم» از زبانی نوزده گانه نایل آیی. در بیان آن به نقل کلام جناب خواجه طوسی از «تذکره آغاز و انجام» تبرک می جوئیم، و سپس به پاره ای از اشاراتی که در تعلیقات بر آن آورده ایم اکتفا می کنیم. بدو با به عنوان مزید آگاهی عرض می شود: تذکره آغاز و انجام خواجه، به تصحیح و تعلیق این کم ترین، از «سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی» چندین بار به حلیت طبع متحلی و متجلی شده است، و بحمدلله تعالی شأنه مورد استقبال شایان نفوس مستعدّه شایسته به کمال واقع شده است و موجب مزید ابتهاج و انبساط این حقیر گردیده است، خدای سبحان را بر این مواهب سینه شاکریم.

اما کلام خواجه قدس سرّه:

«فصل چهاردهم در اشاره به درهای بهشت و دوزخ: مشاعر حیوانی که به آن اجزای عالم ملک ادراک کنند هفت است: پنج ظاهر و آن حواس خمس است، و دو باطن و آن خیال و وهم است که یکی مدرک صور و یکی مدرک معانی است چه مفکره و حافظه و ذاکره از مشاعر نیستند بل اعوان ایشان اند.

وهر نفس که متابعت هوا کند و عقل را دو متابعت هوا مسخر گرداند: «ارایت من اتخذ إلهه هواه» (فرقان، ۴۳/۲۵) هر یکی از این مشاعر سببی باشند از اسباب هلاک او «واضله الله علی علم» (جاثیه، ۲۳/۴۵) تا حالش آن بود که «فأما من طفی . وأثر الحیوة الدنیا . فإن الجحیم هی الماوی» (نازعات، ۳۷/۷۹)، پس هر یکی از این مشاعر به مثبت دری اند از درهای دوزخ «لها سبعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم» (حجر، ۴۴/۱۵).

و اگر عقل که مدرك عالم ملكوت است و ريس آن همه مشاعر است، ريس مطاع باشد و نفس را از هوای او منع کند تا به هریکی از مشاعر آیتی از کتاب الهی را از عالم امری که ادراکش به آن مشعر خاص باشد به تقدیم رساند و به عقل نیز استماع آیات کلام الهی را از عالم خلقی تلقی کند، به خلاف آن قوم که «لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی أصحاب السعیر» (ملک، ۱۰/۶۷)، این مشاعر هشتگانه که عقل با هفت حس مدرك که مذکور شد باشد به مثبت درهای بهشت باشد «و اما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی. فان الجنة هی الماوی» (نازعات، ۷۹/۴۰، ۴۱).

و نیز جناب خواجه بعد از فصل مذکور، در فصل پانزدهم در اشاره به زبانیه دوزخ فرماید: «مدبران امور در برازخ علوی که «والسابحات سبحاً. فالسباقيات سبقاً. فالمدبرات أمراً» (نازعات، ۷۹/۳-۵) اشاره به احوال ایشان است، هفت سیاره اند که در دوازده برج سیر می کنند، و مجموع هفت و دوازده نوزده بود، و مباشران امور در برازخ سفلی هم نوزده اند: هفت مبدأ قوای نباتی است، سه اصول و چهار فروع؛ و دوازده مبدأ قوای حیوانی، ده مبدأ احساس که از آن جمله پنج ظاهر است و پنج باطن و دو مبدأ تحریک که یکی قوت جاذبه است و یکی قوت دافعه و مجموع نوزده باشد. پس مردم مادام که در سجن دنیا محبوس اند اسیر تأثیر آن نوزده کارکن علوی و نوزده کارکن سفلی اند، و اگر از این منزل بگذرد لا محاله «کما تعیشون تموتون وکما تموتون تبعثون» (حدیث)، پس چون از سجن به سجن رسید او را مالک جهنم به این نوزده زبانیه که از آثار تعلق یکی از آن دو نوزده چنان که گفته شد به او پیوسته باشد معذب دارند «علیها تسعة عشر» (مدر، ۳۰/۷۴)، مگر که برصراط مستقیم که «وان هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله» (انعام، ۱۵۳/۶) بگذرد تا به نور هدایت هادی قیامت به دارالسلام رسد و از این نوزده زبانیه خلاصی یابد «ضرب الله مثلاً رجلاً فیه شرکاء متشاکسون ورجلاً سلماً لرجل هل یتویان مثلاً الحمد لله بل اکثرهم لا یعلمون» (زمر، ۲۹/۳۹).

اما مطالبی را که در تعلیقات بر این دو فصل نگاشته ایم به ارایه برخی از آنها اکتفاء می کنیم: در پیرامون فصل چهاردهم گفته ایم: این فصل را اهمیت دیگر است، در فهم مقصود این فصل دقت بسزا لازم است، درهایی که در این فصل نام برده شده است درهایی است که به روی هر فرد انسان باز است، همین درها برای شخصی ابواب نعمت اند و برای دیگری درهای نقت. شخصی از همین درها بهشتی بلکه بهشت می شود، و دیگری دوزخی بلکه دوزخ، و بدان که مشاعر جمع مشعر اسم آلت است، فتبصر.

سعادت مند کسی است که واردات و صادرات این ابواب را در تحت مراقبت خویش بدارد، و این مراقبت کشیک نفس کشیدن است که جهاد اکبر است. و به عبارت آخری این مراقبت حفظ طهارت است در همه احوال و در همه شئون و اطوار وجودی شخص، از طهارت کسوت تا طهارت قلب و سر؛ حدیث مروی از رسول الله ﷺ است که فرمود: «دُم علی الطهارة یوسّع علیک الرزق» و رزق عمده برای انسان من حیث هو انسان، معارف حقه إلهیه است.

آری انسان - من حیث هو انسان - حیات و فعلیت واقعی او معارف حقیقی اوست که گوهر

ذات او می‌شوند و بدانها از قوت و نقص بدرمی‌آید و به فعلیت و کمال می‌رسد، چه این که علم و عمل جوهر سازند، علم مشخص روح انسان و مقوم آنست، و عمل مقوم بدن انسان من حیث هو انسان است.

به عبارت دیگر صورت انسان در آخرت نتیجه عمل و غایت فعل او در دنیا است، و ملکات نفس مواد صور برزخی اند. و به تعبیر شریف صدر المتألهین در شواهد ربوبیه: «الأعمال مستتعبة للملکات فی الدنیا بوجه، و الملکات مستتعبة للأعمال فی الآخرة بوجه»^{۱۵}، لذا انسان در نشأه دنیا نوع است و در تحت او اشخاص است، و در نشأه آخرت جنس است و در تحت او انواع است و آن انواع صور جوهریه اند که از ملکات نفس تحقق می‌یابند و از صقع ذات نفس بدر نیستند.

خلاصه این که هر فعلی از افعال انسان در ما بعد الطبیعه صورتی دارد که پس از انتقال فاعل آن از این نشأه در متن ذات او برآورد می‌شود؛ و علم انسان مشخص روح او و عملش مشخص بدن آخروی او است. در این نشأه که عالم طبیعت است احکام ظاهر، حاکم و غالب اند، و در آن نشأه که «یوم تبلی السرائر» (طارق، ۹/۸۶) است احکام باطن. و این شئت قلت: إن النفس فی هذه النشأة صورة الهیولی، و فی النشأة الآخرة هیولی الصور، و تلك الصور كلها مثل قائمة بها قیام الفعل بفاعله.

در موضوع مذکور که گفته ایم: «حیات و فعلیت واقعی انسان، معارف حقیقی اوست که گوهر ذات او می‌شوند» حدیث شریفی از غرر احادیث در اصول کافی ثقة الإسلام کلینی - رضوان الله علیه - مأثور است که زید شحام از حضرت ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام در معنی کریمه «فلینظر الإنسان الی طعامه»، (عبس، ۲۴/۸۰) سؤال کرده است که طعام انسان چیست که خداوند امر فرموده است هر آینه به طعامش نظر کند؟ اما در پاسخش فرمود: طعام انسان علم او است بنگرد که آن را از چه کسی اخذ می‌کند.^{۱۶}

اینک شایسته است که به اختصار در پیرامون حدیث یاد شده «دُمُّ عَلَى الطَّهَارَةِ يُوسَّعُ عَلَيْكَ الرَّزْقُ» اشارتی به مراتب طهارت انسانی شود:

ای عزیز طهارت ارواح قلوب آدمی موجب مزید رزق معنوی و قبول عطایای الهیه علی ما ینبغی است «ویرزقه من حیث لا یحسب» (طلاق، ۳/۶۵)؛ و طهارت صورت نیز - به حکم تبعیت عالم صور مراروح را در وجود و احکام - مستلزم مزید رزق حسی است، لذا هم طهارت ظاهره باید و هم طهارت باطنه.

اما طهارت ظاهره: طهارت بدن از ادناس و قاذورات است؛ و طهارت حواس از اطلاق و رها کردن آنها در ادراکاتی که نیاز بدانها نیست می‌باشد؛ و طهارت اعضا از اطلاق آنها - یعنی رها کردن آنها - در تصرفات، خارج از دایره اعتدال است که به حسب شرع و عقل معلوم است. و به خصوص لسان را دو طهارت است یکی صمت از مالا یعنی، و دیگر مراعات عدل در آنچه که از آن تعبیر می‌کند که نه به نقص بیان درباره آن جائز باشد، و نه وصفش بدانچه که موصوف بدان نیست.

طهارت ظاهره در مراتب قوای عملیه نفسیه، مرتبه تجلیه است که نفس، قوی و اعضای بدن

را به مراقبت کامله در تحت انقیاد و اطاعت احکام شرع و نوامیس الهیه وارد نموده که اطاعت اوامر و اجتناب از منهیات شرعیه را به نحو اکمل نماید تا پاکی صوری و طهارت ظاهریه در بدن نمایان شود و در نفس هم رفته رفته خوی انقیاد و ملکه تسلیم برای اراده حق متحقق گردد، و برای حصول این مرتبه، علم فقه برطبق طریقه حقه جعفریه کافی و به نحو اکمل عهده دار این امر است. و بدان که فقه مقدمه تهذیب اخلاق و اخلاق، مقدمه توحید است.

اما طهارت باطنه: طهارت خیال از اعتقادات فاسد و از تخیلات ردی، و از جولانش در میدان آمال و امانی است.

و طهارت ذهن از افکار ردی و از استحضارات غیر واقع غیر مفید است.

و طهارت عقل از تقیید به نتایج افکار در آنچه که اختصاص به معرفت حق سبحانه و معرفت غرائب علوم و اسراروی که مصاحب فیض منبسط او بر ممکنات است.

و طهارت قلب از تقلبی که تابع تشعب است، و تشعب نیز به سبب تعللاتی است که موجب تشتت عزم و اراده می گردد و قلب را هم واحد باید. امام امیرالمؤمنین حضرت وصی علی عالی اعلی علیه السلام فرموده است: «قلوب العباد الطاهرة مواضع نظر الله سبحانه فمن طهر قلبه نظر الله عليه».

در اصول کافی به سندش از سفیان بن عیینه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: قال سألت عن قول الله عز وجل: «إلا من أتى الله بقلب سليم»؟ قال: «القلب السليم الذي يلقي ربه وليس فيه أحد سواه».^{۱۷}

و طهارت نفس از اغراضش بلکه از عین خودش که خمیره آمیال و امانی و کثرت تشوقات است.

و طهارت روح از حظوظ شریفه ای که مرجو از حق تعالی است چون معرفتش و قرب و مشاهدتش و دیگر انواع نعیم روحانی؛ و بقول جناب شیخ رئیس در نمط تاسع اشارات در مقامات العارفین: «من أثر العرفان للعرفان فقد قال بالثاني»، و به این نظر علم، حجاب باشد، و این یک وجه از وجوه معانی «العلم حجاب الله الاكبر» است. قال النبي صلى الله عليه وسلم: قال الله تعالى من شغله ذكرى عن مسألتي أعطيته أفضل ما أعطى السائلين. آری:

توبندگی چو گدایان بشرط مزد مکن که خواجه خود صفت بنده پروری داند

و طهارت حقیقت انسانیه از عوز و فقدان آنچه که در جمعیت است، و از تغیر صورت و حقیقت آنچه که از جانب حق تعالی بدو واصل می شود.

و طهارت سر انسان - سر انسان آن حصه وجودی از مطلق جمعی است که بدان حصه به حق مطلق مستند است، و از حیثیت همین حصه به حق مطلق مرتبط است - و طهارت سر به اتصالش به حق مطلق و زوال احکام تقییدیه ای که به سبب معیت باعین ثابته اش که مجلای قابل تجلی و مقید آنست عارض وی می گردد، می باشد زیرا که حکم حتمی و سنت بتی حق سبحانه است که هر تجلی و صفات آن تابع مجلایی که مرآت آنست می باشد: «فلن تجد لسنة الله تبديلاً ولن تجد لسنة الله

تحویلاً» (فاطر، ۳۵/۴۳).

و طهارت خاصه انسان که بعد از تجاوز او از طهارت بدن و روح و سرش به مقدار تحقق او به حق تعالی، و احتیاط او به تجلی ذاتی حق سبحانه است.

حجاب راه تویی حافظ از میان بر خیز خوشاکسی که در این راه بی حجاب رود این مرتبه از طهارت خاصه به انسان، اعلی مراتب طهارت است. بعد از تجلی ذاتی حجابی نیست و کمال را جز این تجلی مستقری نیست با حضور تام «فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر» (قمر، ۵۴/۵۵)، و معیت منسطفه ذاتیه بر عالم غیب و شهادت و آنچه که غیب و شهادت مشتمل بر آن اند. و بدان که به قدر نیستی تو حق ظاهر می شود، نمی بینی که در رکوع سبحان ربی العظیم می گویی، و در سجود سبحان ربی الأعلی؟!

در کافی روایت شده است که: «لنا حالات مع الله نحن هو وهو نحن». ۱۸

جناب فیض در کلمه پنجاهم کلمات مکنونه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: «لنا حالات مع الله هو فیها نحن ونحن فیها هو ومع ذلك هو هو ونحن نحن».

والمروی عن رسول الله صلی الله علیه و آله: «لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل». حکیم متأله مولی علی نوری در تعلیقہ ای بر شرح صدر المتألهین بر حدیث دوم توحید کافی در بیان آن افاده فرموده است که: «قوله صلی الله علیه و آله ولا نبی مرسل، نكرة فی سیاق النفی، فلا یسعه نفسه ایضاً فی ذلك الوقت فأشار الی خفاء نفسه عن نظر نفسه فضلاً عن خفاء غیره عن نظر بصیرته البالغة الی درجة لا یتصور فوقها كما قال: «فکان قاب قوسین أو أدنی» (نجم، ۵۳/۹).

۱. صولی، ادب الكتاب / ۳۱، چاپ قاهره.

۲. میرزای قمی، قوانین، ۴۰۷/۱، چاپ عبدالرحیم.

۳. فیض کاشانی، وافی، ۹۹/۵، قطع رحلی.

۴. همان.

۵. کلینی، اصول کافی، ۴۴۶/۲، معرب.

۶. شیخ محمد مدنی، الانتحافات السنیة فی احادیث القدسیة / ۸۶، چاپ حیدرآباد دکن، هند.

۷. شیخ الرئیس، رساله معراجیه / ۱۴، چاپ اول.

۸. ابن سینا، الهیات شفاء / ۶۵، به تصحیح و تعلیق نگارنده.

۹. صدر المتألهین، اسفار، ۱۷۳/۲، قطع رحلی.

۱۰. سیوطی، الدرالمشور، ۹/۱.

۱۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸.

۱۲. همان، خطبه ۱۳۱.

۱۳. عمادالدین طبری، کامل بهائی، اوک باب / ۱۴ / ۲۵۹، چاپ هند.

۱۴. تراقی، خزائن / ۳۷۵، به تصحیح و تعلیق نگارنده.

۱۵. صدر المتألهین، شواهد الربوبیه / ۱۸۳، چاپ سنگی.

۱۶. اصول کافی، ۳۹/۱، معرب.

۱۷. همان، ۱۳/۲.

۱۸. اسفار، ۸۸/۲، چاپ دوم.